

(معنى الرفع) ..

معناى رفع

وأما بخصوص الرفع وبيان معناه، وهو الأمر الثاني الذي تبقى من السؤال الذي تقدم حيث سألت العبد الصالح (عليه السلام) فيه، وقلت: إننا لا نوفق في بيان الرفع، أو لا أقل غير واضح جيداً عند بعضنا.

اما رفع و بيان معنای آن، دومین موضوعی بود که من در سؤال پیشین از عبد صالح (عليه السلام) پرسیده بودم و گفتم: ما در شرح موضوع رفع، موفق نیستیم و یا حداقل این قضیه برای برخی از ما کاملاً روشن نیست.

فأجابني (عليه السلام): (بالنسبة للرفع أعطيك مثلاً، ولكن هل تعرف التفاضل والتكامل في الرياضيات؟ لأن المثال يعتمد عليه نوعاً ما).

ایشان (عليه السلام) پاسخ دادند: «در خصوص رفع، مثالی برایتان می‌زنم، آیا با حساب دیفرانسیل و انتگرال در ریاضیات آشنایی و از آن سر در می‌آوری؟ این مثال به نوعی با این موضوع، ارتباط دارد».

فقلت: ما أعرف ذلك.

گفتم: چیزی در این خصوص نمی‌دانم.

فقال (عليه السلام): (الحمد لله، تعرف المستقيم، تعرف (غير متناهي) ماذا تعني في الرياضيات؟

فرمودند: «الحمد لله. آیا می‌دانی مفهوم «خط» و «نامتناهی» در ریاضیات به چه معناست؟

على كل حال، سأحاول أن أجعله في أبسط صورة ممكنة، افرض أنك لديك عصا ضعها عمودية، أعلى موضع فيها هو نفس إنسان ما، أو أعلى مقام لذلك الإنسان، وأوطأ موضع فيها هو الجسد، ولكن أرجو أن تلتفت أنه مثال وليس الواقع كما هو.

به هر حال من سعی می‌کنم این موضوع را به ساده‌ترین صورت ممکن بیان نمایم. فرض می‌کنم شما عصایی داری. این عصا را به صورت عمودی قرار بده بالاترین جای عصا، نفس یک

انسان یا بالاترین مقام او است و پایین‌ترین جای آن نیز معادل جسم است. البته امیدوارم دقت داشته باشی که این، یک مثال است و واقعیت چیزی غیر از آن است.

الآن، قسم هذه العصا إلى شرائح في ذهنك، ولكن لكي تكون الحالة أفضل ما يكون لابد أن تكون هذه الشرائح أصغر ما يمكن.

اکنون در ذهنت این عصا را به بخش‌هایی تقسیم کن ولی برای این که وضعیت به بهترین وجه ممکن باشد، باید این بخش‌ها تا جایی که امکان دارد، کوچک باشد.

الآن انظر للشرائح كم عددها ؟ لكي تعرف ذلك لابد من أن تقسم طول العصا على طول الشريحة، فإذا كان مثلاً طول العصا ١، وطول الشريحة أصغر ما يمكن، هل تعرف أصغر رقم كم يساوي ؟ أصغر رقم يعبر عن وجود، هو ليس صفراً ولكنه أقرب ما يكون إلى الصفر، وبما أن الأعداد غير متناهية، فهو لا يمكن حصره ولكن يمكن تصوره، فهو ليس واحداً بالعشرة؛ لأن واحداً بالمائة أصغر، وهكذا واحد بالألف أصغر، وهكذا يمكنك إضافة أصفار إلى ما لا نهاية؛ لأن الأعداد غير متناهية، فيكون تصورنا للنتيجة من خلال نتيجة التقسيم على صفر.

حال بین چه تعداد از این بخش‌های کوچک وجود دارد؟ برای دانستن این مطلب باید طول عصا را بر طول هر بخش تقسیم کنی؛ مثلاً اگر طول عصا را ۱ و طول هر قسمت را کوچک‌ترین مقدار ممکن در نظر بگیریم، آیا می‌توانی کوچک‌ترین عدد ممکن را تصور کنی؟ کوچک‌ترین عدد بیانگر «موجودیت» است. این عدد صفر نیست ولی نزدیک‌ترین عدد به صفر می‌باشد. از آنجا که اعداد، نامتناهی‌اند (محدود نیست)، لذا نمی‌توان آنها را شمرد ولی تصور نمودن آنها، شدنی است. این عدد (مورد بحث ما) یک دهم نیست زیرا یک صدم از آن کوچک‌تر است؛ یک هزارم از آن هم کوچک‌تر است. به این ترتیب می‌توانی تا بی‌نهایت صفر اضافه کنی چرا که اعداد نامتناهی‌اند. بنابراین تصور ما از نتیجه‌ای که به دست می‌آید برابر است با نتیجه تقسیم عدد یک بر صفر.

فنتيجة تقسيم طول العصا على صفر يساوي ما لا نهاية، غير متناهي، وبما أن الرقم ليس صفراً بل قريب منه تكون النتيجة كما قال تعالى: (وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا) (1) يعني ممكن العد، من جهة الإمكان ممكن العد ولكن في الواقع هل يمكن عده ؟ لا، (وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا).

بر این اساس تقسیم طول عصا بر صفر برابر است با بی‌نهایت و نامتناهی، و از آنجا که این عدد صفر نیست بلکه مقداری نزدیک به آن است، نتیجه همان است که خدای متعال فرموده: «(و

اگر بخواهید که نعمت‌های خدا را شمارش کنید، نمی‌توانید)»^۲؛ یعنی قابل شمارش است؛ به دیگر سخن از لحاظ امکان پذیری، قابل شمارش است ولی در واقع آیا می‌توان آن را به شماره آورد؟ خیر! «و اگر بخواهید که نعمت‌های خدا را شمارش کنید، نمی‌توانید)».

الآن، هذه الآية أيضاً تبين لك معناها، ربما سابقاً سألت نفسك: كيف لا تعد نعم الله عليّ كيف لا أحصيتها، مع أنها بحسب الظاهر معدودة، أليس كذلك؟ كم هو عدد النعم، فليكن أي رقم فإنه معدود، ولكن تبين لك لماذا هي غير قابلة للإحصاء، أو أن إحصاءها غير ممكن في الواقع؛ لأنها في الحقيقة مفاضة على كل وجود الإنسان، على كل تجلياته، وتجليات الإنسان إن أردت عدها هل يمكنك إحصاءها؟ قد وضحت في المثال أن هذا غير ممكن، هل هذا واضح الآن؟.

اکنون معنای این آیه نیز برای شما روشن شد. شاید قبلاً از خودت می‌پرسیدی: چه طور ممکن است نعمت‌های خدا بر من قابل شمارش نباشد و من نتوانم آنها را به شماره آورم؟ در حالی که به حسب ظاهر، این نعمت‌ها معدودند. آیا این طور نیست؟ تعداد نعمت‌ها چه قدر است؟ هر تعداد که باشد به هر حال قابل شمارش است ولی اکنون برای شما واضح شد که چرا آنها غیرقابل شمارش می‌باشند یا در واقع شمارش آنها ناممکن است. زیرا در حقیقت نعمت‌های الهی بر تمام وجود انسان و همه‌ی تجلیات او افاضه شده است. آیا اگر بخواهی، می‌توانی تجلیات انسان را به شماره آوری؟ در مثال، برای توضیح دادم که این کار ناشدنی است. آیا اکنون موضوع روشن شد؟»

فقلت: نعم.

گفتم: بله.

فقال (عليه السلام): (لا تقل: "نعم" إن كان هناك شيء مبهم).

ایشان (علیه السلام) فرمود: «اگر چیزی مبهم است، نگو بله!».

و فعلاً كان هناك أمر مبهم غير واضح، أوضحته في سؤالي فقلت: هل أن تجليات الإنسان تعني حالاته المختلفة التي يمر بها كالقيام والجلوس و .. و ..

البته یک موضوع مبهم و غیر واضح وجود داشت که من آن را در سؤالم بیان کردم و گفتم: آیا منظور از تجلیات انسان، حالات مختلف او از قبیل ایستادن، نشستن و غیره است؟

فقال (عليه السلام): (لا، الآن أضرب لك مثلاً آخر: لنفرض أنّ الإنسان عبارة عن ضوء أريد له أن يصل إلى مكان، وفتحت أنت مصدر الضوء في مكان ما، فانتقال الضوء من المصدر ومن مكانه إلى المكان الآخر كيف يحصل؟ يحصل بتجليه خطوة خطوة باتجاه الهدف، هذه الخطوات - خطوات الحركة - هي تجليات الإنسان، وفي الحقيقة أنها باقية كخطوات دائماً ومتجددة دائماً؛ لأن المصدر دائم البث، ولو انقطع البث لفني الإنسان وعاد عدماً.

ایشان (عليه السلام) فرمود: «خیر! برای شما مثال دیگری می‌زنم: فرض کنیم که انسان عبارت است از یک نور که من می‌خواهم این نور به جایی برسد. شما منبع نور را در یک جایی روشن کرده‌ای. انتقال نور از منبع و جایگاه خودش، به مکانی دیگر چگونه انجام می‌شود؟ از طریق تجلی و تابش گام به گام نور به سمت هدف. این گام‌ها (گام‌های حرکت) همان تجلیات انسان است. در حقیقت این تجلیات مانند گام‌ها، همیشه هستند و دائماً در حال تجدید و نو شدن می‌باشند، زیرا منبع، همواره در حال انتشار است. اگر این انتشار قطع شود، انسان به فنا رفته و به عدم بازمی‌گردد.

الآن، لو أرجعتك كم خطوة إلى الوراء لا يتغير فيك شيء، فقط تكون غير مرئي في العالم الجسماني، وسيكون لديك جسد أكثر نورانية وغير مثقل بالظلمة، هذا هو الرفع وهو مراتب. لو أردتك أن تعود أقدامك كم خطوة فتكون تُرى وتحتاج ما يحتاج أهل ذلك العالم الجسماني مما يبقيهم فيه، فالمرفوع هو في الناس وليس فيهم (3).

اکنون اگر شما را چند گام به عقب برگردانم، چیزی در شما تغییر نمی‌کند، فقط شما در عالم جسمانی، نامرئی می‌شوی و از بدنی نورانی تر که با تاریکی، سنگین نشده است، برخوردار خواهی شد. این همان «رفع و درجات آن» است. اگر از شما بخواهم که چند گام به جلو بروی، مرئی خواهی شد و به آنچه اهل این عالم جسمانی برای بقا نیاز دارند، شما هم نیاز پیدا خواهی کرد. «رفع شده» بین مردم است ولی در آنها نیست^۴.

3. قال أمير المؤمنين (عليه السلام) بعد أن ضرب: (.. أنا بالأمس صاحبكم واليوم عبدة لكم، وغدا مفارقكم .. وإنما كنت جاراً جاوركم بدني أياماً، وستعقبون مني جثة خلاء، ساكنة بعد حركة، وكاظمة بعد نطق، ليعظكم هدي وخفوف إطراقي، وسكون أطرافي، فإنه أو عظ لكم من الناطق البليغ ..) الكافي: ج 1 ص 299 ح 6.

^۴ «...»: حضرت امیر المؤمنین پس از آن که ضربت خورد فرمود - من دیروز همراه شما بودم و امروز مایه‌ی پند و عبرت شما هستم و فردا از شما جدا خواهم شد چند روزی با بدنم در کنار شما زیستم، و به زودی از من جز جسدی بی‌روح، ساکن پس از آن همه تلاش و خاموش پس از آن همه گفتار، باقی نخواهد ماند. پس باید سکوت من، و بی‌حرکتی دست و پا و چشم‌ها و اندام من، مایه‌ی پند و اندرز شما گردد، که از هر منطق رسایی و از هر سخن موثری عبرت انگیزتر است. کافی: جلد 1 صفحه 299 حدیث 6 «...»

ولأنّ الإنسان عبارة عن وجود تجلياته التي عددها قريب من لا متناهي، فإنّ النعم الإلهية عليه لا تعد، فالإنسان (فطرة الإنسان) قريب من اللامتناهي وهو الله سبحانه وتعالى، فهو صورة اللاهوت، ولذا قال علي (عليه السلام) في وصف حال الإنسان: "تحسب نفسك جرماً صغيراً وفيك انطوى العالم الأكبر" (5). قد أتعبتك ربما أو أزعجتك فاعذرنني).

از آنجا که انسان عبارت است از وجود تجلیات او که تعداد آن نزدیک به نامتناهی است و از آنجا که نعمت‌های الهی که بر انسان داده شده، غیر قابل شمارش است، لذا انسان (فطرت انسان) نزدیک به نامتناهی که همان خدای سبحان و صورت لاهوت می‌باشد، است. از همین روست که علی (علیه السلام) در توصیف وضعیت انسان فرموده: «آیا گمان می‌کنی تو جرمی خرد و کوچکی؟ و حال آن که جهانی بزرگتر در وجود تو نهفته است»^۶. شاید شما را خسته یا اذیت کردم، مرا ببخش».

وحرىّ بالمؤمن الصمت وهو يقرأ هذا التوضيح الذي لو كان وحده لكفى يمانى آل محمد السيد أحمد الحسن (عليه السلام) دليلاً على صدق دعوته الإلهية، فسنيين مرت وأدعياء العلم يقرأون قوله تعالى: (إذ قال الله يا عيسى إني متوفّيكَ ورأفُكَ إِلَيَّ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا) (7) ولا يعرفون معنى ذلك، وكيف يكون عيسى (عليه السلام) متوفى ومرفوعاً، وفي الوقت نفسه حياً لم يموت ويضرب به المثل للاستشهاد على طول حياة الإمام المهدي (عليه السلام)، فماذا يعني الرفع وكيف يجتمع مع الوفاة وعدم الموت؟ أسئلة بقيت بلا إجابة عندهم، أو التخبّط كحاطب ليل كما حصل عند المفسرين.

شایسته است مؤمنی که این توضیحات را می‌خواند، سکوت پیشه کند و خاموشی گزیند؛ توضیحاتی که به تنهایی می‌تواند دلیل بر صدق دعوت الهی یمان‌ی آل محمد سید احمد الحسن (علیه السلام) باشد. سال‌ها است که مدعیان علم، سخن خداوند را که فرموده: «آن گاه خدا گفت: ای عیسی من تو را وفات می‌دهم و به سوی خود برمی‌آورم و از کافران دور می‌سازم»^۸ می‌خوانند ولی معنای آن را نمی‌دانند. چه طور ممکن است عیسی (علیه السلام) متوفی و مرفوع باشد، و حال آن که در همان وقت وی زنده است و نمرده، و آن را به عنوان

5. انظر: أعيان الشيعة: ج 1 ص 552.

۶ - مراجعه نمایند به اعیان الشیعه: جلد 1 صفحه 552.

7. آل عمران: 55.

۸ - آل عمران: 55.

شاهدی بر طول عمر امام مهدی (علیه السلام) مثال می‌زنند؟ پس رفع به چه معنا است و چگونه ممکن است که وفات و عدم مرگ با یکدیگر جمع شوند؟ اینها سؤال‌هایی است که یا پاسخی برای آن ندارند یا برای پاسخ دادن به آن، همچون مفسرین، به یاوه‌گویی روی آورند.

بل لو كان بيانه لمعنى قوله تعالى: (وإن تعدوا نعمة الله لا تحصوها) لكفى العبد الصالح أيضاً، إذ المعروف أنّ المعدود قابل للاحصاء ولكن أن يكون أمراً ما معدوداً كنعمة الله، ولكنه غير قابل للاحصاء في نفس الوقت كما في الآية، فهو ما يحتاج الى البيان، فلماذا لم يوضح معناها أدعياء العلم، وليس غريباً بعد أن كان للقرآن أهله، ولكن لماذا لم ينظروا إلى قول داعي الله بدل انتهاج نهج إبليس وجنده بالتكبر على حجج الله واتهامهم والاستهزاء بهم وتكذيبهم ومحاربتهم بلا دليل؟!!

توضیح عبد صالح بر آیهی «(و اگر بخواهید که نعمت‌های خدا را شمارش کنید، نمی‌توانید)» به تنهایی بر حقانیت ایشان کفایت می‌کند؛ زیرا همه می‌دانند که معدود، قابل شمارش است ولی طبق این آیه، نعمت‌های الهی معدود و در عین حال غیرقابل شمارش است و این موضوعی است که به شرح و بسط نیاز دارد. پس چرا مدعیان علم آن را توضیح نمی‌دهند؟ البته این موضوع، چیز غریبی نیست؛ زیرا قرآن را، اهلی است؛ حال باید پرسید که چرا (علمای بی عمل) به جای این که با گام برداشتن در مسیر ابلیس و لشکرش، بر حجج الهی تکبر ورزیده و بدون دلیل به آنها اتهام زده، و آنها را مسخره کرده، و تکذیب نموده و با آنها رو به پیکار آورند، به سخن دعوت‌کننده به سوی خدا، نمی‌نگرند؟!!

* * *